

## چه کسی مسئول است؟

ایرج مصداقی ۷ نوامبر ۲۰۰۶

جامعه‌ی ما به خاطر حضور یک رژیم دیکتاتوری مذهبی قرون وسطایی در قدرت نه فقط به لحاظ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و یا به خاطر از بین رفتن منابع طبیعی بلکه به لحاظ فرهنگی و به ویژه اخلاقی نیز چهار نعل به سوی قهقرا پیش می‌رود. فریبکاری و پشت‌هم اندازی، دروغ و ریا... همه جا را فرا گرفته است. در کجای دنیا دیده شده است که دامنه‌ی **جعل و تقلب** از اجناس و کالاهای مرغوب فراتر رفته و به **خاطرات زندان و رنج و مصیبت زندانیان سیاسی و یاد و خاطره شهدا و رنج‌کشیدگان نیز کشیده شود؟** در کجای دنیا دیده شده است که درد و شکنجه یک نسل به گونه‌ای مستهجن به بازی گرفته شود؟

دوستانی که به دنبال تشکیل **کمیسیون حقیقت** برای محاکمه جنایتکاران در فردای نیامده هستند، چرا این کار را از همین امروز و در میان خودمان شروع نمی‌کنند؟ چرا اجازه می‌دهند در حضورشان دروغ‌های شاخ دار اشاعه پیدا کند؟ چرا خود در مقابل لکه‌دار شدن حقیقت سکوت می‌کنند؟

**چگونه می‌توان انتظار داشت که فردا حقیقت گفته شود؟ حقیقتی که امروز پایمال می‌شود فردا چگونه سر برخواهد آورد؟**

در مقابل تولید و نشر آثار مخرب و نادرستی که بر همه چیز سایه افکنده چرا سکوت پیشه می‌شود و باری به هر جهت گذرانده می‌شود؟

گروه‌های سیاسی به اصطلاح اپوزیسیون چرا اعتراضی نمی‌کنند؟ چرا جلوی این اعمال را نمی‌گیرند؟ یعنی حقیقت را نمی‌دانند! چرا در مقابل این همه فریب موضع‌گیری نمی‌کنند؟ آیا به خاطر ناآگاهی ست؟ اگر تا این حد ناآگاهند و با واقعیت‌های جامعه بیگانه‌اند چگونه می‌خواهند رژیم حاکم را به زیر بکشند؟ آیا خود این فرهنگ منحط را اشاعه نمی‌دهند؟ آیا اشاعه چنین اخباری را در مسیر اهداف خود می‌بینند؟

آنچه مرا **علیرغم میلم وادار** به نوشتن مطلبی که در پی خواهد آمد کرد **توهین و جفایی** که در مقاله «زن ایرانی» به **زندانیان سیاسی زن و هوش و فراست خوانندگان** شده، می‌باشد. متأسفم که این توهین و نشر اکاذیب توسط سایت خوب دیدگاه انجام گرفته است. به خاطر کارهایی که می‌بایستی در این روزها دنبال می‌کردم قصد نداشتم در این رابطه چیزی بنویسم. ولی از آنجایی که **مطلب در ویژه نامه دیدگاه انتشار یافته و در موارد قبلی سکوت نکرده بودم، لازم دیدم در این مورد هم به سهم خود واکنشی درخور نشان دهم چرا که خود بیش از دو سال با این سایت همکاری نزدیک داشته‌ام.** امیدوارم آقای ناظر با پذیرش مسئولیت این اشتباه زمینه بروز چنین اشتباهاتی را تا حد ممکن از بین ببرد و چاره‌ای برای جلوگیری از بروز چنین اشتباهاتی بیاندیشد.

**علی ناظر ظاهراً می‌خواسته خدمتی کند چرا که در مقدمه ویژه نامه نوشته است:**

«دردآور زمانی است که رسانه‌های خبری مانند بی‌بی‌سی به یاری مرتجعین زن ستیز آمده و خواسته (و یا ناخواسته) بر ایدئولوژی اسلامیون معمم که زن را تنها پدیده‌ای برای تکمیل آفرینش می‌دانند صحه می‌گذارند، از آنچه بر زن می‌گذرد گزارش نمی‌کنند، و اگر هم اطلاع‌رسانی بکنند بیشتر در راستای دستیابی به اهداف سیاسی رسانه‌های خودشان است. **ویژه نامه آبان ماه به زن در زندان اختصاص دارد. دیدگاه امیدوار است که با تنظیم چنین ویژه نامه‌ای بتواند آنچه را که بر زن در زندانی به بزرگی ایران، می‌گذرد مورد بررسی قرار داده باشد.**»

اما به نظر من انتشار چنین مقالاتی نیز به اندازه کافی «دردآور» است. انتشار مقاله‌ی «زن ایرانی» نیز چیزی نیست جز **نمک پاشیدن به زخم قربانیان و انتشار ویروس دروغ و جعل و فریب.** چاپ و نشر چنین مقالاتی اتفاقاً نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند بلکه آنچه که «بر زن ایرانی در زندانی به بزرگی ایران» رفته را نیز لوٹ می‌کند و در یک کلام در نهایت در خدمت جانین حاکم بر میهنمان قرار می‌گیرد و در ساده‌ترین شکل آن دوستی خاله خرسه است.

ظاهراً فردی به نام «**ث - دال**» خاطرات زندان خود را نوشته و وظیفه نشر این خاطرات بعد از ۹ سال به **دوش خانم زری عرفانی** که از **قضا مسئولیت اداره‌ی یک سایت زنان** را نیز به عهده دارد، افتاده است. معلوم نیست

وقتی نام و نام خانوادگی تعدادی از سوژه‌ها در مطلب مشخص است چرا نام راوی خاطرات نامشخص و مخفف است؟

**خانم زری عرفانی که به باز تولید خاطرات «ث- دال» پرداخته، می‌نویسد «به ۹ سال قبل بر میگردیم و از لابلای خاطرات ث دال در مورد زندان که هنوز جایی منتشر نشده با هم تاریخ را ورق می‌زنیم...»**

در سال ۸۵ به سر می‌پریم و خانم عرفانی ما را به ۹ سال قبل برده و همراه با خاطرات «ث دال» تاریخ را ورق می‌زند. اتفاقاتی که به آن‌ها در حین ورق زدن تاریخ اشاره می‌شود لاجرم می‌بایستی پیش از سال ۷۶ اتفاق افتاده باشند. با هم تاریخی را که ورق زده شده مرور می‌کنیم. ظاهراً بسیاری از این ماجراها در زندان اوین اتفاق افتاده است.

قبل از آن که وارد داستان شویم ذکر این نکته را ضروری می‌دانم که کلیه زندانیان سیاسی زن اعم از مجاهد(باقیمانده قتل‌عام شدگان) و کمونیست و... که در دهه‌ی ۶۰ در تهران دستگیر شده بودند بعد از قتل‌عام ۶۷ تا سال ۷۰ از زندان آزاد شدند و پس از آن هیچ زندان سیاسی زن قدیمی در زندان به سر نمی‌برد. این را می‌توان از زندانیان زن آزاد شده قدیمی که در خارج از کشور هستند پرس و جو کرد.

«مریم گلزاده ۱۲ سال در اوین بود که برای اعدام خوانده شد...»

ظاهراً راوی اعدام مریم گلزاده را دیده است! مریم گلزاده از بستگان من و یکی از معروفترین زندانیان زن مجاهد است. نامش در بسیاری از خاطرات زندان‌ها آمده است. ۶ سال و خورده‌ای زندان بود و در قتل‌عام ۶۷ به همراه همسرش علیرضا حاج صمدی در اوین اعدام شد. آیا وی از زمان شاه در زندان بوده است؟ شاید مغلطه کرده و گفته شود این مریم گلزاده دیگری است و تنها تشابه اسمی است. باز هم تأکید می‌کنم آخرین زندانیان زن قدیمی اوین در سال ۷۰ از زندان آزاد شدند. کسی بعد از ۱۲ سال اعدام نشد. می‌توانید این را از زندانیان زن آزاد شده پرس و جو کنید و دو نفر با نام مریم گلزاده در اوین نبودند.

«سلطنت ۷-۳۶ ساله بود و بعد از ۱۶ سال اعدام شد»

چه اسم با مسمایی! سلطنت که در ۲۰ سالگی دستگیر شده چه کاره بود که بعد از ۱۶ سال وی را اعدام کنند. چرا زودتر به کار او رسیدگی نشده بود؟ همان گونه که گفتم همه زندانیان سیاسی زن قدیمی تا سال ۷۰ از زندان آزاد شدند. سلطنت کجا جا مانده بود؟

«دختر سرلشکر نصیری، ایراندخت، حدود ۲۰ سال است که زندانی است، اکنون ۵۳ ساله است...»

لاید منظورشان ارتشبد نصیری رئیس سابق ساواک و ... می‌باشد که راوی وی را تنزل مقام داده و دو درجه‌ی او را بازپس گرفته است. در سال ۷۶ وی ۲۰ سال زندان بوده است. ایراندخت کذایی ظاهراً از سال ۵۶ و هنگامی که پدرش رئیس ساواک بود زندانی بوده است! در دوران انقلاب هم یادشان رفته وی را آزاد کنند. نکته جالب آن که وابستگان به رژیم شاه بیش از وابستگان گروه‌های سیاسی در زندان بوده‌اند.

«خانمی به اتهام سلطنت طلب ۱۸ ساله بود که دستگیر شده بود، اکنون حدود ۴۰ ساله است. همزمان ۳ یا ۴ مرد به او تجاوز کرده و فیلم پرنو تهیه می‌کردند.»

خانمی سلطنت طلب ۱۸ ساله دستگیر می‌شود و تا چهل سالگی در زندان است. و یا در سال ۷۶ چهل ساله می‌شود در بیرون از زندان است. اگر حساب کتابی در کار باشد با احتساب این که ۱۸ سالگی دستگیر شده و در سال ۷۶ وی ۴۰ ساله است بایستی او در سال ۵۴ و در دوران محمدرضا شاه به جرم سلطنت طلبی دستگیر شده باشد. ظاهراً رژیم شاه دچار مازوخیسم شده بود و هواداران خودش(سلطنت‌طلب‌ها) را دستگیر می‌کرد. داستان تجاوز و فیلم پرنو بماند.

«شیدا مجد، دختر خرم بود، قبل از اعدام تمام ناخنهایش را کشیده بودند و طلاهایش بین زندانبانان تقسیم شده بود و مقیسه آنها را به رخ ما می کشید. شوهرش را هم اعدام کرده بودند.»

ظاهراً منظور از «خرم» می‌بایستی رحیم‌علی خرم از سرمایه‌داران رژیم پهلوی بوده باشد که در سال ۵۸ اعدام شد. این که چرا فامیلی دختر او مجد است توضیح داده نمی‌شود. توضیحی داده نمی‌شود چرا قبل از اعدام تمام ناخن‌هایش را کشیده بودند، سیاسی بود یا غیر سیاسی. چرا بایستی دختر «سرلشگر نصیری» و دختر خرم دستگیر شوند اولی بعد از ۲۰ سال در زندان باشد و دومی بعد از کشیده شدن ناخن‌هایش اعدام شود؟ تازه همین قدر هم کافی نیست شوهرش را هم قبلاً اعدام کرده بودند.

ظاهراً چند کیلو طلا به شیدا مجد وصل بوده که طلاهایش را بین زندانبانان تقسیم کرده‌اند! خدا پدر مسئولین زندان را بیا مرزد که همه طلاها را یک دفعه بالا نکشیدند و بین زندانبانان تقسیم کردند تا آن‌ها طلاهای او را به رخ زندانبانان بکشند.

«فتانه ۲۲ ساله در اراک پدرش در رابطه با سلطنت طلبان کشته شده بود. او را به اوین آوردند. فتانه بسیار زیبا، جوان و دانشجو بود. او را برای بزم های سران مملکتی می بردند. او باید در بزم می رقصید و در پایان مراسم به یک آخوند تقدیم می شد. یک روز که از این برنامه به زندان برگردانده شده بود، از حضور ملاقاتی‌ها استفاده کرده، فریاد و فغان سر می دهد و افشاگری می کند. با اینکه حکم اعدام نداشت پس از شکنجه های فراوان او را اعدام کردند. هنگام اعدام ۲۴ ساله بود و ۲۲ سال حکم داشت...»

آیا قحطی رقاص بود که یک زندانی دانشجو ۲۲ ساله را برای رقصیدن در بزم‌های سران مملکتی ببرند؟ پدر فتانه در رابطه با سلطنت طلب‌ها کشته شده بود خود او چه کار کرده بود و چرا ۲۲ سال حکم گرفته بود.

ظاهراً مبارزان سلطنت طلب و وابستگان اعدام‌شدگان سال ۵۸ به ویژه دخترانشان نقش مهمی در پیش‌برد مبارزه در داخل کشور دارند.

«ننه اقدس حدود ۲۰ سال بود که در زندان بود. از بچه ای که مادرش اعدام شده بود و هنوز در زندان بود نگهداری می کرد. او ۶ ماه حکم داشته ولی یک دختر مجاهد به نام شقایق رستمی که حکم اعدام داشته را توی کیسه زباله کرده همراه با کیسه های دیگر از زندان بیرون فرستاده و او را فراری داده بود. ننه اقدس در بند مجاهدین و مسئول حمل زباله بود.»

ننه اقدس ۲۰ سال زندان بوده خاطرات مربوط به سال ۷۶ است. ظاهراً ننه اقدس بایستی قبل از انقلاب به زندان رفته باشد. ۶ ماه حکم داشته ولی زندانی مجاهد زیر اعدام شقایق رستمی را در کیسه زباله کرده و از زندان فراری می‌دهد. این کار پیش از انقلاب اتفاق می‌افتد یا بعد از انقلاب؟ چرا او که حکمش ۶ ماه بوده در زمان انقلاب آزاد نمی‌شود؟ چطوری می‌توان دختری ۵۰ کیلویی را در کیسه زباله کرد و بالا و پایین گذاشت خدا می‌داند و راوی و ... آیا راوی می‌داند از دم درب بند اوین تا جایی که اشغال‌ها برده می‌شود و تا خروج از زندان چقدر فاصله است و این پروسه چگونه طی می‌شود؟ آیا کسی در این مسیر متوجه سنگینی کیسه زباله نمی‌شود؟ ننه اقدس همه این راه را خودش سوت زنان طی می‌کرده؟ آیا راوی و گزارشگر و ناشر نمی‌دانند که از در بند کسی بیرون نمی‌توانست برود؟ شقایق رستمی بعد از فرار قهرمانانه از زندان چه کرد؟ آیا شوهر کرد و به بچه‌داری پرداخت؟ چگونه چنین دلآوری بعد از ۲۵ سال کشف می‌شود؟ اعدام زندانبانان مجاهد از سال ۶۰ شروع شد. ننه اقدس که فقط ۶ ماه حکم داشته چگونه تا سال ۷۶ بیست سال زندان بوده؟ آیا عقل و درایتی برای خوانندگان در نظر گرفته می‌شود؟

«مامان منیر ۱۸ سال در زندان بود.»

در سال ۷۶ هستیم. مامان منیر از سال ۵۸ زندان بوده است به چه جرمی خدا می‌داند. همان طور که توضیح داده شد همه زندانبانان زن سیاسی قدیمی تا سال ۷۰ از زندان آزاد شدند. این یکی چرا جا مانده بود، خدا می‌داند.

«**ناهِید حدود ۱۵ سال در اوین بود.** که بعثت شکنجه بسیار از ناحیه دست فلج شده بود. حدود ۴۱ ساله بود و عضو حزب توده. آدم پری بود و همیشه مبارزه می کرد به مناسبت تحویل مدرک و افشاگری زمان ملاقات لو رفته بود ( در مورد زندان افشاگری کرده بود)...»

ناهید از سال ۶۱ زندان بوده است. بخشی از رهبران حزب توده در بهمن ۶۱ دستگیر شدند و بقیه در اردیبهشت ۶۲. ناهید از همان سال ۶۱ در زندان باقی میماند و ظاهراً بعد از آزادی کیانوری و عمویی و مریم فیروز (همسر کیانوری) و ... یادشان می رود او را آزاد کنند. از قرار معلوم او خطرناک تر از بقیه بوده است.

«**پریوش و پریسا دو خواهر فعال سیاسی جریان آمل سربداران بودند.** برادرشان مرتضی فرار کرده بود. از سال ۶۰ بدون حکم در زندان بودند. بدست پاسداران در آمل شکنجه شده بودند و به آنها تجاوز شده بود. بسیار شکنجه شده بودند بدن پریوش را با سیگار سوزانده بودند. بعد از ۱۶ سال آثار سیگار هنوز بر بدنش بود...»  
وابستگان اتحادیه کمونیستها (سربداران) همگی در سال ۶۱ و ۶۲ تعیین تکلیف شدند. جریان دادگاه آنها از تلویزیون رژیم پخش شد. چرا این دو در آن موقع تعیین تکلیف نشدند پاسخی برای آن نیست.

**دو خواهر که در ارتباط با اتحادیه کمونیستها بودند ۱۶ سال در زندان به سر برده اند.** چرا از میان زنان مارکسیستی که تا روز آخر در اوین با هم بوده اند نسبت به این چرندیات موضع گیری نمی شود؟ چرا زندانیان سیاسی زن خاموشی گزیده اند؟ چرا اجازه می دهند چنین هجویاتی انتشار یابد؟

«فرشته گداز ۱۳ سال است که زندانی است. هنگام دستگیری ۱۸ ساله بود. مصادره اموال شده بودند. یک پاسدار از مادرش خواسته بود که فرشته را به او بدهد که از این امر خود داری شده بود. این دختر بعد از ازدواج با مردی دیگر و داشتن فرزند یک روز دیگر دو باره با این پاسدار که اسمش قاسم بهمنی بود و روی پرونده مصادره شده ها کار می کرد ، مواجه شد. پاسدار از او می خواهد که از شوهرش جدا شده و صیغه او شود. فرشته خود داری کرده ولی چند روز بعد شوهرش ناپدید شده و بعد جسدش که در اثر ضربات چاقو به قتل رسیده بود در جاجرود پیدا می شود. پاسدار قاسم بهمنی دو باره ظاهر شده ابراز علاقه کرده و از فرشته می خواهد به دفتر او مراجعه کند ( قاسم رتبه اش بالا رفته بود و سرهنگ شده بود و با حاجی نیری کار می کرد). قاسم در دفتر قصد حمله داشته که فرشته از خود دفاع کرده و او را هل می دهد و قاسم سرش به سنگ اصابت کرده و می میرد. اکنون او به این جرم ۱۳ سال است که در زندان بسر می برد.»

در سال ۷۶ به سر می پریم فرشته گذار ۱۳ سال است که در زندان به سر می برد. حادثه ای منجر به مرگ قاسم بهمنی بایستی در سال ۶۳ به وقوع پیوسته باشد. نویسنده مدعی است: « قاسم رتبه اش بالا رفته بود و سرهنگ شده بود و با حاجی نیری کار می کرد» نویسنده و راوی نمی دانند که پس از پایان جنگ و به ویژه از سال ۶۹ به بعد پاسداران درجه گرفتند و در سال ۶۳ هیچ پاسداری نمی توانست سرهنگ شده باشد!

«کژال از حزب دمکرات کردستان بود، زمانی که هیئت باز دید کننده خارجی ها از زندان دیدن می کرده او توضیح می دهد که آنچه آنها از غذا و میوه و ملاقه و پتو می بینند همه فقط برای بازدید آنها به زندانیان داده شده و همیشگی نیست. باسنش را که جای سوزاندن با اجاق پیک نیکی بر آن بود به هیئت بازدیدکننده نشان داد. این زن شجاع را بعد از رفتن میهمانان خارجی بقدری شکنجه کردند که مچ دستش برگشته بود ولی باز هم اگر عکسی از خامنه ای به در و دیوار می دید پاره می کرد...»

لا بد این قهرمانی در زندان اوین اتفاق افتاده است. هیئت بازدید کننده خارجی از کدام کشور بود و چرا موضوع را انعکاس نداد؟ لابد خواهند گفت با رژیم ساخت و پاخت کرده بودند. مچ دست چگونه بر می گردد خدا می داند و راوی.

«مژگان از شهرک شاهد در تهران پارس آورده شده بود. او ۱۸ ساله بود که شوهرش شهید شده بود و تا کنون ۱۲ سال است که در زندان اسیر است. یک بچه ۲ یا ۳ ساله داشته که یکروز یک آخوند در این شهرک او را برای صیغه فرا می خواند و او رد می کند. آخوند از نفوذش استفاده کرده و دست بردار نبوده. یک روز مژگان آخوند را به خانه آورده و به بهانه خواب کردن بچه به آشپزخانه رفته و با چاقوی آشپزی به آخوند حمله می کند. بعد به اتهام جاسوسی به زندان می افتد. حالا ۱۲ سال است که اینجاست و طبق معمول مورد تجاوز قرار می گیرد. می گوید اگر می دانستم هر روز به من تجاوز می شود بیرون می ماندم و بالاسر بچه ام بودم.»

آیا منطقی در این نوشته هست؟ آخوندی که در آشپزخانه مورد حمله با چاقو قرار می گیرد داستان اتهام جاسوسی را چگونه به زن شهید وصل می کند؟ زنی که از ۱۴ سالگی در خانه شوهر بوده و در پانزده سالگی وضع حمل کرده و خانه دار هم بوده جاسوسی کجا را می کرده که به خاطرش ۱۲ سال زندان بماند؟ جالب است این تراژدی به زن شهید خود رژیم وصل می شود.

«نسترن ریاحی قبل از من ۳ سال اینجا بوده. مجاهد بود. توبه نامه نوشته بود ولی اعدام شد...»

فقط آن که مجاهد بوده توبه نامه نوشته و اعدام شده. بقیه چنین کاری نکردند. البته اگر تاریخ دقیق زندانی بودن «بث دال» در نوشته مشخص می شد بهتر می شد مجاش را گرفت و جعلیاتش را رو کرد.

«پروانه رحیمی از زندانبانان حامله شده بود و برای خنثی کردن شکایت اقوامش مدرک را یعنی بچه را شبانگاه در کنار مادر با آوار کردن شوفاژ بر سرش مخش را ترکاندند و مادر را با تزریق ویروسی به بدنش بسوی مرگ روانه کردند...»

معلوم است که بچه تنها ۹ ماه در شکم مادر می ماند. معلوم است که مادر کی دستگیر شده. معلوم است که حاملگی در چه دورانی اتفاق افتاده. در زندان که نمی شود گفت لابد با دوست پسرش رابطه داشته و ... این جعلیات چرا ساخته و پرداخته می شود؟ گیرم که بچه را کشتند، اگر زنده بود خود بچه شیرخواره شهادت می داد؟ مثلاً نمی شد اقوامش موضوع را بعد از مرگ بچه دنبال کنند؟ چرا رژیم برای جلوگیری از افشاح پیش آمده و بیروس فوق را زودتر و به هنگام بارداری به مادر تزریق نکرده بود؟ یعنی متوجه بالا آمدن شکم مادر در دوران اسارت نشده بودند؟

چگونه می توان شوفاژ را بر سر کسی آوار کرد؟ شوفاژ مگر در بالای جایی آویزان است؟ شوفاژ که روی زمین و به لوله ای وصل است به چه شکل بر سر کسی آوار می شود؟ ظاهراً مرگ بچه را حادثه قتلداد کرده اند و منکر وجود بچه نشده اند. اما نمی گویند این بچه از کجا آمده؟ مرگ با تزریق ویروس دیگر چه صیغه ای است؟ مگر با کسی تعارف دارند؟ چرا در رابطه با این پروانه رحیمی نوع جدیدی از مرگ را اختراع کردند؟ چگونه ویروس را به کسی تزریق می کنند؟ مگر جنگ میکروبی بود؟

«... بعد از ۳ روز در انفرادی بدون غذا به اتاق بازجویی برده شدم، ۳ ماه در انفرادی بودم دو پاسدار همزمان ۷ بار در ۲۴ ساعت به من تجاوز کردند و از شوک این عمل شنیع تمام گیسوانم سپید گشت. توسط گودرزی و عبدالرزاقی شکنجه شدم. بعد به بند ۱ سیاسی به یک اتاق ۱۲ متری با حضور ۲۶ نفر دیگر منتقل شدم.»

در بند ۱ اوین در زمان فوق اتاق ۱۲ متری وجود نداشت. مگر یکی برای راوی ساخته باشند. دزد ناشی به کاهدان زده است.

«زندانبانان: خانم اکبری مسئول، مقیسه، خواجهگان و آزاده در بند نسا و مردان حاج رضائی رئیس زندان بودند.»

این که کاری ندارد تحقیق کنید ببینید اصلاً اوین در سال های گذشته رئیسی به نام حاج رضایی داشته است؟ در باره عصر حجر که اطلاعات نمی دهیم. به هنگام دروغ گویی حتماً بدیهیات را نیز رعایت نمی کنند.

«دختری ۲۴ ساله بعد از چند ماه زندانی بودن با سیم بگسل اعدام شد...»

مثلاً راوی فکر کرده درد اعدام با سیم بگسل بیشتر از طناب است. حالا با چه مصیبتی سیم بگسل را گره می‌زنند و به شکل طناب دار در می‌آورند خدا می‌داند. ظاهراً مقامات رژیم قبل از هر چیز به دنبال زجر دادن به خودشان هستند تا قربانی.

«مریم دانشجوی جامعه‌شناسی بود. ۴ ماه زندانی اداره آگاهی در سلول انفرادی بود. همراه دو خانم دیگر بسیار شلاق خورده بود. بعد به اوین فرستاده شد. رقیه و زینت را که همراه او بودند اعدام کردند.»

زندانی سیاسی چرا در زندان آگاهی بوده است؟ آن‌هم به مدت ۴ ماه. لابد به اتهام سرقت و کلاهبرداری دستگیر شده بود. رقیه و زینت که اعدام شدند چرا در آگاهی بودند.

«پروانه مظفری برادرش در زندان لمس شده. ناخپایش را کشیده بودند. قبل از اوین در زندان کرج بود. قیامش می‌کردند. بسیار شکنجه شده بود. در اوین به انفرادی منتقل شد. بازجویی عبدالرزاقی بود. در زندان کرج حدود ۴-۵ ماه بوده. پدر و مادرش را اعدام کردند. در بازداشتگاه ویژه روحانیت زندان اوین، آخوندی که سرپرست آنجا بود به او تجاوز می‌کرد و قبل از تجاوز نماز هم می‌خواند...»

معروف‌ترین بازجویی روایت فوق «عبدالرزاقی» است که فقط راوی او را می‌شناسد و برای دیگر زندانیان ناشناخته است.

هیچ‌کس خبری از خانواده مظفری با این همه مصیبت ندارد. پدر و مادر اعدام شده. پسر لمس شده و دختر ناخن‌هایش کشیده شده مورد تجاوز قرار گرفته و... در این وسط راوی خودش دارای اسم مخفف است.

پروانه مظفری در بازداشتگاه ویژه روحانیت زندان اوین مورد تجاوز آخوندی قرار می‌گرفته و قبل از تجاوز آخوند مورد نظر نماز هم می‌خوانده. زن در بازداشتگاه ویژه روحانیت زندان اوین که تنها مختص مردان است چه کار می‌کرده خدا می‌داند! آیا جای دیگری نمی‌شد این کار را کرد که فرد تابلو نباشد؟

«مژگان ۲ ماه جلو تر از من در اوین بود. دانشجوی سال سوم پزشکی بود. جسد جوان ۲۷ ساله ای را که سیاسی بوده و اعدام شده بود را باید تشریح و کالبد شناسی می‌کردند. به این امر اعتراض کرده بود. بسیار شکنجه شد و بدون حکم در زندان بود...»

مژگان از کجا فهمیده بود که جوان اعدام شده‌ای را که بایستی کالبد شکافی کند سیاسی بوده. مگر روی پیشانی جنازه سیاسی‌ها نوشته است من سیاسی بوده‌ام. مرده که زبان ندارد چیزی بگوید. آیا به این ترتیب جنایات رژیم مخدوش نمی‌شود؟

«اشرف و شوهرش رحمان مسئول رسیدگی به امیر انتظام در بیمارستان بودند. امیر انتظام بطور کتبی افشاگری کرده و مدارک را به رحمان داده که به خارج از کشور بفرستد. وضعیت جسمی امیر انتظام وخیم بود. بعد از یک هفته اشرف را می‌برند زندان و رحمان با مدارک به انگلیس فرار کرد. دو بچه داشتند. امیر انتظام افشاگری‌های وحشتناکی کرده بود. اشرف هنوز در زندان است...»

داستان اشرف و شوهرش را می‌شود از آقای امیر انتظام پرسید. امیر انتظام را از زندان برده بودند و یا در مرخصی بود. اگر در مرخصی بود که خودش فرصت کافی برای این کار داشت. اگر در زندان بود که پاسداران مراقبش بودند زن و شوهر دوتایی چگونه مسئول رسیدگی به او بودند. رحمان که مدارک وحشتناک را به خارج آورده چرا در مورد «افشاگری‌های وحشتناک» امیر انتظام حرفی نزده است. حالا که امیر انتظام آزاد است چرا خودش دوباره همان افشاگری‌ها را نمی‌کند؟ موضوعات را فراموش کرده است؟ جالب است به امیر انتظام که افشاگری وحشتناک را کرده کاری ندارند، زن فردی که افشاگری‌های وحشتناک امیر انتظام را با خود برده به زیر فشار می‌برند! آیا با یک مشت خل و چل سر و کار داریم؟

«حاج خانم ۹ سال اوین بود. ۵۲ ساله بود و یک بچه شیرخواره هفت هشت ماهه پیش او بود. مادر بچه بنام نسترن سیاسی بوده بچه را در زندان به دنیا آورد و اعدام شده بود. حاج خانم شوهرش پیشنماز مسجد بود. منزل آنها در میدان وثوق قرار داشت. شوهر هر روز یک زن را به خانه می آورد و به عنوان کمک به آنها در اطاق مراجعین در خفا به آنها تجاوز می کرد. یک روز یک زن حامله به در خانه مراجعه می کند و می گوید که حاج آقا پدر بچه است و باید تکلیف او را روشن کند. تازه حاج خانم متوجه می شود که منظور از کمک چه بوده است. حاج خانم به این زن کمک می کند که به دادگاه شکایت کند. طبق معمول شوهرش در دادگاه تیرئه می شود. زن برای بار دوم شکایت می کند و در دادگاه حاضر می شود. شوهرش حاج آقا همیشه در خانه اسلحه داشته اینبار آنرا برداشته و در دادگاه بعد از شنیدن حکم برانست شوهرش، قاضی و شوهرش را با اسلحه می زند که حاجی کشته می شود.»

حاج خانم ۹ سال در اوین بوده. یک بچه شیرخواره هفت هشت ماهه نیز پیش او بوده که مادرش اعدام شده بود. اما گروه‌های سیاسی عاجز از آن هستند که بگویند هوادار و یا عضوشان در سال ۷۶ یا پیش از آن ر اوین پس از وضع حمل اعدام شده است. معلوم نیست حاج خانم دلیر که در صحن دادگاه حاکم شرع و شوهرش را با شلیک گلوله دراز کرده چرا حق همسرش را موقعی که به زنان بخت برگشته بیخ گوشش تجاوز می کرد کف دستش نگذاشته؟ آیا زنان آرام و رام تسلیم او می شدند و او بی دغدغه به آنها در اتاق مراجعین تجاوز می کرد؟ آیا صدایی از آنها بر نمی‌خاست؟ آیا حاج خانم کر و کور بود؟ یا آن که راوی فکر اینجایش را نکرده بود.

«آذر ۸-۳۷ ساله بود زنی تنها با ۳ فرزند. او در خانه ناطق نوری خدمتکار بود. حدود ۴ سال بود که آنجا کار می کرد. خانه زن دوم ناطق نوری در فرمانیه میدان چیدر بود. یک شب که خانم منزل نبود و پسر ۸ ساله او در خواب بود، آذر به زیرزمین رختشوی خانه می رود و صدای ناله می شنود. آذر کنجاو شده گوش می کند صدا از پشت دری که او هیچوقت نمیتوانسته به آنجا برود شنیده می شود. آذر می پرسد چه کسی آنجاست که اول صدا قطع شده و بعد جواب می آید که ما ۴ جوان هستیم ۴ روز است که بشدت شکنجه شده و چیزی نخورده ایم. آذر بدنبال کلید می گردد و پیدا نمی کند. دستگیره در را درآورده و سعی میکند از سوراخ دستگیره مقداری آب با شلنگ و نان لوانش لوله کرده به آن اسیران برساند. در این حین پسر ناطق نوری از خواب بیدار شده و به زیرزمین رفته او را می بیند. آذر با عجله دستگیره را سرجايش قرار میدهد ولی فراموش می شود که از آن طرف محکم شود. روز بعد پسرک او را لو داده و آذر به زندان انداخته می شود. ۳ فرزند آذر بی سرپرست می مانند...»

فرمانیه چه ربطی به میدان چیدر دارد؟ این دو محل نزدیکی با یکدیگر ندارند. چیدر کجا و فرمانیه کجا! چیدر محله‌ای است سنتی در بالای قیطریه و فرمانیه یکی از بهترین نقاط سلطنت آباد. همچی نوشته فرمانیه میدان چیدر هرکی نداند خیال می‌کند آدرس دقیق خانه ناطق نوری را می‌دهد. جا قحطی است که زندانیان سیاسی را در زیر زمین خانه ناطق نوری شکنجه کنند. چه کسی را دست انداخته‌اید؟ عملیات انقلابی را می‌بینید «از سوراخ دستگیره آب با شلنگ و نان لوانش لوله کرده به اسیران» می‌رساند. لابد پیش از این خانم ناطق نوری زیرزمین خانه و رختشویخانه را تمیز می‌کرده. معلوم نیست خدمتکار برای چی گرفته بودند؟

«نیره، مجاهد و ۸ سال اوین بود ۶-۵ ماه بود که به بند ما منتقل شده بود. در بمب گذاری دستگیر شده بود. زمان دستگیری ۱۸ ساله بود و اکنون ۲۶ سال داشت. حکم اعدامش را امضا کرده بود. روی بدنش آثار شکنجه های فراوان به چشم می خورد و بعد اعدام شد...»

نیره مجاهد بوده است و ۸ سال اوین بوده است و در ارتباط با بمبگذاری اعدام می‌شود. آدمی که در حین بمبگذاری دستگیر شده را چرا ۸ سال نگاه داشته‌اند؟ پیش از قتل عام ۶۷ زندان بوده و یا بعد از آن. پیش از قتل عام که تنها ۷ سال از فاز نظامی و عملیات‌های مسلحانه می‌گذشت و کسی نمی‌توانست ۸ سال زیر حکم باشد. چرا رژیم در مورد یک بمب گذار سکوت کرده است؟ بعد از قتل عام و قبل از سال ۷۶ که مجاهدین عملیاتی در داخل کشور نداشتند. حتا رژیم نیز چنین ادعاهایی نکرده است. نکند منظور ایشان بمبگذاری در حرم امام رضا است که در سال ۷۳ اتفاق افتاد!

«صدیقه ۱۲ ساله بود که به زندان آورده شد. مادرش مجاهد بوده و در خانه تیمی در درگیری کشته شده بود. از کانون بچه های بی سرپرست آورده شده بود و اکنون ۱۸ سال بود که آنجا بود. حالا ۳۰ ساله بود...»

**چگونه ممکن است فردی با ۳۰ سال سن در کانون بچه های بی سرپرست بوده باشد؟ یک بار دیگر در جملات بالا دقیق شوید آیا منطقی در آن هست؟ آیا شما چیزی از آن سر در می آورید؟**

«برادر نازی مدارکی راجع به مسائل پست پرده جنگ به دستش افتاده بود. در مورد سرنگون شدن یک هواپیما از سران ارتش بود. مدارک مهر شده و رسمی هستند، در دست نازی بود. در مدارک مشخص شده که هواپیما بدستور چه کسی سرنگون شد. اکنون برادرش در زندان است...»

دستور ساقط کردن هواپیمای سران ارتش را مهر کرده و رسمی می کنند تا مو لای درزش نرود. ظاهراً نازی پادش رفته به «ث دال» بگوید چه کسی این دستور را داده بود.

«اعظم کارمند حسابداری بود که متوجه می شود اختلاس میلیونی انجام گرفته. دو سوم بودجه کارگران از کار افتاده به جیب وزیر تامین اجتماعی می رفته. اعظم افشاگری کرده بود. بعد از یکسال برای سوال و جواب به دادگاه انقلاب احضار [احضار] شد و منتظر خدمت شد و بعد از گرفتن وکیل و اعتراض به حکم، به جرم توطئه علیه مسئول سازمان تامین اجتماعی به اوین برده شد. دخترش ۶ ساله بود که در اوین بود. هنگام دستگیری بچه ۳ ساله بود. معصومه دختر اعظم از دیدن خاتم اکبری بسیار وحشت داشت...»

اعظم کارمند حسابداری است. وقتی دزدی «وزیر تامین اجتماعی» (در دوران منکور چنین پستی وجود نداشت) را رو می کند فقط به دادگاه انقلاب احضار می شود. اما منتظر خدمت می شود. راوی نمی داند اداره دولتی، فرد را منتظر خدمت می کند و نه دادگاه. دادگاه رأی به محرومیت اجتماعی می دهد و یا زندان و شلاق و ... در هر صورت ظاهراً افشاگری علیه مقام مربوطه زندان ندارد ولی گرفتن وکیل و اعتراض به حکم صادره توطئه علیه مسئول سازمان تامین اجتماعی قلمداد شده و فرد را با زندان مواجه می کند!

«روز وفات حضرت علی در حسینیه مراسم بود. چند نفر از بچه ها موقع برگشتن نبودند از جمله آذر و سهیلا. به مدت یک هفته ونیم آنها را در یک خانه بشدت شکنجه کرده بودند. آذر بار ها زندانی شده بود...»

آنقدر زندانی در زندان بود که آن ها را برای برگزاری مراسم به حسینیه هم می بردند. ولی امضای هیچ زنی پای بیانیه هایی که از سوی زندانیان سیاسی امضا می شود نیست. تعجب آور نیست؟ هیچ یک از گروه های سیاسی اپوزیسیون، فعالان حقوق بشر در داخل کشور و سازمان های متعدد زنان در داخل و خارج از کشور نامی از هیچ زندانی سیاسی زن نمی برند. (منظور بازداشت های کوتاه مدت نیست). آیا در اوین که شکنجه گاه اصلی رژیم است نمی توانستند شکنجه کنند که آن ها را برای شکنجه به یک خانه منتقل کرده بودند؟

معلوم نیست این همه سازمان های ریز و درشت در طول لاقل ۱۰ سال گذشته با وجود این همه زندانی سیاسی زن در زندان و اعدام روزمره شان چرا وقتی می خواهند جنایات رژیم علیه زنان را افشا کنند، دائم به زنان متاهلی که روابط خارج از ازدواج داشته و به سنگسار محکوم شده اند اشاره می کنند! چرا سوژه های کمپین های خود را زنانی که مرتکب قتل شده و به اعدام محکوم شده اند قرار می دهند؟ (البته از نظر من آن ها کار خوبی می کنند و می بایستی بر علیه جنایات روزمره رژیم و از جمله این دسته از جنایات موضع گیری کرد) ولی سوال این جاست چرا برای جلوگیری از اعدام زنان سیاسی کمپین به راه نمی اندازند؟ چرا کسی از این همه زنی که در طول دهه ۷۰ اعدام شده اند چیزی نمی گوید؟ حالا که الحمدالله زندانیان سیاسی در زندان از نعمت تلفن برخوردارند و دائم بیانیه و اطلاعیه سیاسی هم می دهند. حتماً امکان ضبط صدایشان نیز وجود دارد. چرا سازمان های متبوعشان سکوت اختیار کرده اند؟ چرا...

شہلا ۲۵ ساله حدود ۳ سال بود که در آنجا بود. برادرش عضو سازمان سیاسی بود و اعدام شده بود. شہلا برای تحویل گرفتن جسد برادرش به زندان مراجعه کرده بود که آدرس لعنت آباد را می دهند. شہلا فریاد و اعتراض

می کند، تف می اندازد. ۳ نفر دستگیرش می کنند او را بشدت می زنند به بند منتقل می شود. بازجوی او اسکندری بود. به او تجاوز می کنند...

باز هم تأکید می کنم اگر سال دستگیری و آزادی راوی مشخص بود خیلی بهتر میشد مجاش را باز کرد و دستش را رو کرد.

«سهیلا چریک فدائی خلق بود که حدود ۱۲ سال است اینجاست. در اثر تجاوز جلو و عقبش یکی شده. لیسانسه است. در انقلاب فرهنگی دستگیر شده...»

ظاهراً انقلاب فرهنگی در سال ۵۹ به وقوع پیوسته سهیلا از همان موقع زندان است. بایستی در سال ۷۱ باشیم ولی این همه زندانی آزاد مارکسیست چیزی از او نمی دانند و نشنیده اند. داوری راجع به بقیه مطلب را به عهده خوانندگان فهیم می گذارم.

«شهلا عضو چریک های فدائی خلق بود. حدود ۲۹ ساله بنظر می رسید. برادر و خواهر شهلا اعدام شده بودند. او را به تهمت بمب گذاری در مشهد دستگیر کرده و خواهرش را با این عنوان کشته بودند. تمام بدنش پر از آثار شکنجه بود. به او بسیار تجاوز کرده بودند و یکی از گوش های شهلا را بریده بودند او بدون حکم بود...»

برای آن که دقت خود را برساند می گوید شهلا ۲۹ ساله به نظر می رسید و نه ۳۰ ساله! لابد رعایت امانت می کنند. شهلا و خواهرش را که او نیز چریک فدایی بوده به اتهام بمب گذاری در مشهد دستگیر می کنند. یکی را اعدام می کنند و دیگری را نیز مورد تجاوز قرار می دهند و یکی از گوش هایش را نیز می برند. اما توجه داشته باشید در برابر ادعای فرد دیگری که مدعی بود در رابطه با چریک های فدایی خلق در مشهد دستگیر و زندانی شده، خانم اشرف دهقانی مسئول این گروه در کتاب بذرهای ماندگار تأکید کردند هنگامی که در ایران دارای تشکیلات بودند نه تنها در مشهد که در استان خراسان نیز تشکیلاتی نداشته و هیچ یک از هواداران و وابستگان چریک های فدایی در آنجا دستگیر و اعدام نشده است.

«مهری سال ۷۰ دستگیر شده بود از رده های بالای چریک های فدائی خلق بود. مهری متاهل بود. ۱ ماه انفرادی بود و بسیار شکنجه شده بود در اثر شکنجه چشم راستش کور شده بود. شوهرش اکبر محمدی پسر عمویش بود. شوهرش پاسدار بود و در اداره ساواک سابق برای سپاه کار می کرده. او دو تا بچه داشت و ۲۰ سال حکم...»

«هاجر ۷ ماه بعد آمد. اهل نوشهر و دانشجو بود. از چریک های فدائی خلق بود. یکسال قبل از آن در زندان نوشهر بود در اوین مورد تجاوز قرار گرفته بود. ملاقات نداشت. شست دستش موقع شکنجه شکسته بود. حکم نداشت...»

یکی از بچه های چریک های فدائی خلق بعد از ۱۰ سال زندانی بودن، یک روز آمد و دچار بیماری عجیبی شده بود تمام بدنش عفونت کرده بود...

«من ۸-۷۶ دستگیر شدم گلی ۹-۷۶ از اعضای چریک های فدائی خلق بود. یکماه بعد حکم اعدامش آمد. در عرض این مدت بسیار شکنجه و تجاوز شده بود طوریکه با سیخ کباب روی پشت او کلمه الله را حک کرده بودند. تمام بدنش کنده بود. با باطوم به گلی تجاوز کرده بودند. گلی ۲۶ ساله بود...»

معلوم نیست این خاطرات چگونه مربوط به ۹ سال پیش است و آن وقت راوی در ماه ۸ سال ۷۶ و دیگری در ماه ۹ سال ۷۶ دستگیر شده اند.

آیا خانم اشرف دهقانی مسنول چریک‌های فدایی خلق می‌پذیرند که همسر یکی از افراد رده بالای گروه ایشان پاسدار بوده و عضو بالای سازمانشان در سال ۷۰ دستگیر شده است؟ آیا اصلاً چریک‌های فدایی در ایران حضور دارند که در دهه ۷۰ این همه از زنان آن‌ها دستگیر شده باشند؟ تکلیف مردهایشان چه می‌شود خدا می‌داند. آیا با توجه به بافت جامعه ایران تعداد وابستگان مرد جریان‌های سیاسی بیش از تعداد زنان آن‌ها نیست؟ چگونه در سال ۷۶ این همه جنایت در زندان‌ها اتفاق می‌افتاد و کسی با خبر نمی‌شد.

در داستان‌های هزار و یک شب راوی از سلطنت طلب و دختر نصیری و خرم گرفته تا زن شهید و دختر سلطنت طلب و دانشجو و مجاهد و توده‌ای و دمکرات و... دیده می‌شود اما ظاهراً راوی آشنایی با سازمان پیکار، راه کارگر، سهند، کومله و... نداشته و از میان گرایش‌های مختلف فداییان نیز تنها چریک‌های فدایی خلق را می‌شناخته. برای همین در میان سوژه‌ها حتا یک هوادار آن‌ها نیز دیده نمی‌شود. گویا به خاطر عدم شناخت ایشان از گروه‌های فوق رژیم هم کاری به هواداران و اعضای آن‌ها نداشته است.

«یک اطاق در زندان اوین بود که بیشتر زنان بالای ۵۰ ساله از زندانیهای با سابقه بودند،»

معلوم نیست زندانیان زن بالای ۵۰ سال از کی و چه سنی زندان بوده‌اند؟ خوب است در اوین هم خانه سالمندان درست کرده بودند.

«سیاسیون با سابقه و توده ای، ۱۲ نفر بودند. شرایط اسفناکی داشتند. مانند مرده های متحرک بودند. کنترل ادرار نداشتند و همه حکم ابد داشتند...»  
خوب است راوی مدعی نشده که همه را پوشک کرده بودند. لایب خواسته جنایت رژیم را بر ملا کند زندانیان سیاسی آن را کسانی معرفی می‌کند که قادر به کنترل ادرارشان نیستند.  
سیاسیون با سابقه و توده‌ای زن بودند یا مرد؟ مردها که بعد از سال ۶۸ تعدادشان از انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کرد و من همگی را می‌شناسم. زنان که تعدادشان از این هم کمتر بود. برای چه این همه دروغ گفته می‌شود و نشر می‌یابد؟

«فرزانه کریمی مجاهد بود. ۳۶ ساله اهل مشهد. به اتهام بمب گذاری در حرم امام رضا دستگیر شده بود. حدود ۵ سال در زندان مشهد بوده و بعد به اوین منتقل می‌شود. قبل از من آنجا بود. فرزانه می‌گفت این بمب گذاری کار خود رژیم بود. در زندان مشهد به او تجاوز کردند و بسیار شکنجه شده بود ناخن هایش را کشیدند و حکم او اعدام بود...»

خاطرات مربوط به سال ۷۶ است. فرزانه کریمی به اتهام بمب‌گذاری در حرم امام رضا دستگیر شده و ۵ سال در زندان مشهد بوده و سپس به اوین منتقل می‌شود. توجه داشته باشید بمب‌گذاری در حرم امام رضا در ۳۰ خرداد سال ۷۳ اتفاق افتاده؛ چگونه فرزانه کریمی در سال ۷۶ به اتهام بمب‌گذاری در حرم امام رضا ۵ سال در مشهد زندانی بوده و...! فاصله سال ۷۳ تا ۷۶ تنها سه سال است و راوی که تاریخ وقایع را نمی‌داند گز نکرده می‌برد و ۲ سال کم می‌آورد. نکته تأمل برانگیز آن که دو چریک فدایی خلق هم در رابطه با بمب‌گذاری در مشهد دستگیر شده بودند.

«کبری اهل زاهدان بود و بجرم همکاری با قاچاق و فعالیت سیاسی آنجا بود. ۳ سال و هشت ماه در زندان سیستان و بعد به کرج و اوین منتقل شده. بسیار شکنجه شده بود. ۳۰ ساله به نظر می‌رسید. یکسال و نیم قبل از من آنجا بود، اواخر ۷۴ حدود ۷ سال در زندان بود. جای شلاق و سوزاندن روی بدنش بود. با دستگاه مخصوص مثل جوشکاری سوزانده شده بود. به او تجاوز شده بود و ۳۲ سال حکم داشت...»

چشم‌مان روشن فعالین سیاسی در قاچاق هم دست داشته‌اند. ...

«سحر هدایتی به اتهام بازی در فیلم مبتذل به سنگسار محکوم شده بود. ولی او سیاسی بود...»

**جالب است کسی که در فیلم مبتدل(پورنو) و به سنگسار محکوم شده سیاسی بوده است. وقتی فیلمی وجود داشته باشد که نمی‌توان به کسی تهمت زد لابد پس در آن فیلم شرکت داشته! ولی جالب این که سحر هدایتی سیاسی بوده است! ظاهراً شرکت در فیلم‌های پورنو نیز نوعی «سیاسی» بودن است.**

«در اطاق دوّم از بند ۱ پانین پهلوی اطاق ننه اقدس یک خانمی بود که ۴ سال آنجا بود. در بیمارستان بعد از زایمان بود که او را به اوین آورده بودند. ۲۷ ساله بود. شوهرش مجاهد بود و اعدام شده بود. آثار شکنجه بر تمام بدن او آشکار بود. جای دستبند روی مچ دست او مانده بود. ۹ ماه در انفرادی بود. از بیمارستان زنان آرش تهرانپارس آورده شده بود. تازه زا و هر روز شکنجه می‌شد. حکم نداشت.»

اتهام زنی که یک راست از زایشگاه به شکنجه‌گاه آورده شده این است که شوهرش مجاهد بوده و اعدام شده!

**در روایت فوق تقریباً غالب زناتی که به زندان می‌روند مورد تجاوز هم قرار می‌گیرند. نگاهی به آنچه در نوشته آمده بکنید.**

تقریباً کسی نیست که مورد تجاوز هم قرار نگرفته باشد. آیا زندانیان زن آزاد شده حرفی در این مورد ندارند؟ آیا این واقعیت است؟ آیا ما مجازیم به خاطر مبارزه با یک رژیم هر دروغی را نوشته و یا انتشار دهیم؟

«زهره مادر دو بچه و فعال سیاسی بود. سمت جاجرود زندگی می‌کرد و استاد دانشگاه آزاد بود، آنجا دستگیر شده بود. استاد تاریخ سیاسی ایران بود. ۴۰ ساله بود. ۶ ماه انفرادی بود. ۳ ماه قبل از من در انفرادی بود، بسیار شکنجه شده بود حکم نداشت و به او تجاوز شده بود...»

«مهسا ۲۴ ساله، دانشجوی دوّم پزشکی دانشگاه تهران بود. به جرم پخش اعلامیه در توپخانه سابق دستگیر شده بود. بیشتر از یکسال در انفرادی بود. بسیار مورد شکنجه و تجاوز قرار گرفته بود و پا هایش در اثر شکنجه لنگ شده بود...»

«خدیجه بابائی اهل کرج ۵-۶ ماهی به اوین آورده شده بود. زیر هشت اطاق شکنجه بود. به او تجاوز شده بود...»

راوی نمی‌داند زیر هشت کجاست؟ می‌نویسد زیر هشت اطاق شکنجه بود. یکی بایستی به ایشان توضیح دهد زیر هشت کجاست و اتاق شکنجه کجاست تا بار دیگر آن را درست به کار ببرند.

«زینب در گنبد جزو گروه سیاسی بود. او آخوند همراه خلخال را ترور کرده بود. در اثر شکنجه تمام دندانهایش شکسته شده بود. حکم اعدامش آمده بود. بسیار شکنجه و تجاوز شده بود...»  
خلخال در سال ۵۸ به گنبد رفته بود و احکام اعدام را اجرا کرده بود. زینب معلوم نیست کی آخوند همراه خلخال را ترور کرده بود و چرا تا بعد از دهه ۷۰ هنوز زنده بود؟ آیا می‌خواستند او را سرکه شیره بیاندازند؟ در کدام تاریخ آمده است که آخوند همراه خلخال ترور شده بود؟ چرا کسی همان موقع چیزی در این رابطه نشنید؟ زینب جزو کدام گروه سیاسی بود؟ آیا غیر از مجاهدین و گروه فرقان گروه دیگری هم به مجازات آخوندها دست زده است؟

«کبری اهل زاهدان بود و بجرم همکاری با قاچاق و فعالیت سیاسی آنجا بود... به او تجاوز شده بود و ۳۲ سال حکم داشت.»

«خانمی به اتهام سلطنت طلب ۱۸ ساله بود که دستگیر شده بود، اکنون حدود ۴۰ ساله است. همزمان ۳ یا ۴ مرد به او تجاوز کرده و فیلم پرنو تهیه می‌کردند.»  
در زندان فیلم پورنو تهیه می‌کردند؟ یعنی بازجویان و زندانبانان هنرپیشه فیلم‌های پورنو بودند؟ یا در جای دیگری این فیلم‌ها گرفته می‌شد. ربط آن به موضوع زندان چیست.

«مژگان از شهرک شاهد در تهران پارس آورده شده بود(همسر شهید) ... حالا ۱۲ سال است که اینجاست و طبق معمول مورد تجاوز قرار می گیرد. می گوید اگر می دانستم هر روز به من تجاوز می شود بیرون می ماندم و بالاسر بچه ام بودم.»

«پروانه رحیمی از زندانبانان حامله شده بود»

«بعد از ۳ روز در انفرادی بدون غذا به اطاق بازجوئی برده شدم ، ۳ ماه در انفرادی بودم دو پاسدار همزمان ۷ بار در ۲۴ ساعت به من تجاوز کردند و از شوک این عمل شنیع تمام گیسوانم شپید گشت. توسط گودرزی و عبدالرزاقی شکنجه شدم. بعد به بند ۱ سیاسی به یک اطاق ۱۲ متری با حضور ۲۶ نفر دیگر منتقل شدم.»

دو پاسدار همزمان ۷ بار ...

«کبرا وابسته، ۲۳ ساله دارای نقص عضو پا، در شرکت مربوط به سپاه کار می کرده و ۵ پاسدار در شرکت به او از عقب تجاوز می کردند و بعد از اینکه خانواده از جریان با خبر شده و شکایت می کنند، دختر معصوم به زندان می افتد...»

«هما ۲۸ ساله بود، بچه الیگودرز و سال سوم دانشگاه بود. با چریک های فدائی بود. ۳ ماه انفرادی بود و بعد به اوین منتقل شد. تمام ناخن هایش را کشیده بودند. با گاز انبر گوشت بدنش را چلاتده بودند و باکره بود که به او تجاوز کردند...»

ویژگی این قربانی آن است که پیش از تجاوز باکره بوده است.

«فتانه ۲۲ ساله در اراک پدرش در رابطه با سلطنت طلبان کشته شده بود. او را به اوین آوردند. فتانه بسیار زیبا، جوان و دانشجو بود. او را برای بزم های سران مملکتی می بردند. او باید در بزم می رقصید و در پایان مراسم به یک آخوند تقدیم می شد.»

«سپهلا چریک فدائی خلق بود که حدود ۱۲ سال است اینجاست. در اثر تجاوز جلو و عقبش یکی شده. لیسانسه است.»

«شهلا عضو چریک های فدائی خلق بود. به او بسیار تجاوز کرده بودند.»

«هاجر ۷ ماه بعد آمد. در اوین مورد تجاوز قرار گرفته بود.»

«گلی ۹-۷۶ از اعضای چریک های فدائی خلق بود. در عرض این مدت بسیار شکنجه و تجاوز شده بود طوری که باسیخ کباب روی پشت او کلمه الله را حک کرده بودند. تمام بدنش کنده بود. با باطوم به گلی تجاوز کرده بودند.»

«فرزانه کریمی مجاهد بود. در زندان مشهد به او تجاوز کردند و بسیار شکنجه شده بود.»

رویا از زنان فعال سیاسی و شوهرش هم سیاسی بود. در مقابل شوهرش به او تجاوز می کردند. یک روز شوهرش از فشار روانی در حمام زندان دست به خودکشی زد و زن هم دچار بیماری روانی شد.

یک خانم ۴۴ ساله همیشه از طرف مقعد مورد تجاوز قرار می گرفت و بدنش دچار عفونت شده بود.

دختری ۱۶ ساله را به زندان میآوردند که مادرش با آخوند ری شهری ازدواج کرده بود. روزی که مادر در خانه نبود، ری شهری از فرصت استفاده کرده به دختر تجاوز می کند. زمانیکه دختر موضوع را با مادر در میان می

گذارد، ری شهری انکار کرده و دانی ۱۶ ساله او را متهم به این کار کرده و دختر را به زندان می آورند. او دارای حکم اعدام است و همچون مرغ پرکنده شده از گریه توان همه را بریده.

میترا کرد و اهل سندانج بود. حدود یکسال واندی قبل از من در اوین بود. ۳ بچه داشت. فعالیت نظامی در حزب دمکرات داشته بود. در درگیری مسلحانه در بائه گرفتار شده بود. میترا حکم نداشت بسیار شکنجه و تجاوز شده بود. ملاقات هم نداشت...

ثریا تقریباً ۶-۷ ماه بود که دستگیر شده بود. حدود ۵ سال حکم داشت. ۲ بچه داشت و به او تجاوز کرده بودند...

ربابه حدود ۵ سال بود که در بند بود. ۳۲ ساله بود و ازدواج نکرده بود. لیسانس و فعال سیاسی بود. ۴ ماه در انفرادی بود. شکنجه شده و مورد تجاوز واقع شده بود. بعد از ۵ سال آثار شلاق بر بدن او نمایان بود... آزاده مامور شلاق بود...

سینا ۲۷ ساله بود. حدود ۳ سال آنجا بود. دانشجوی تربیت معلم و بسیار زیبا بود. اولین نفر حاج رضانی به او تجاوز کرده بود. بسیار شلاق خورده و با باتوم به او تجاوز کرده بودند...

مینا حدود ۳۰ ساله بود. مجاهد بود در شعبه ۲۰۴ دادگاه انقلاب توسط رئیس دادگاه حاج آقا حسینی محکوم شده بود. مورد تجاوز قرار گرفته بود با بطری به او تجاوز کردند...

اصلاً چنین شعبه‌ای (۲۰۴) در دادگاه انقلاب وجود ندارد.

چنانچه ملاحظه می‌شود زندانیان مجاهد که در همه حال اکثریت کل زندانیان را تشکیل می‌دادند در روایت بالا در اقلیت قرار دارند و حتا تعدادشان به اندازه چریک‌های فدایی خلق (اشرف دهقانی) هم نمی‌رسد. آیا این است وضعیت زنان زندانی. آیا این است داستان زن ایرانی. به کجا می‌رویم؟

با قاطعیت می‌گویم هیچ یک از روایت‌های طرح شده در مقاله «زن ایرانی» واقعی نیست و تأسف آور آن‌که این جعلیات با «هدف» روشن کردن وضعیت زنان ایرانی نشر می‌یابد!

**بیچاره ملتی که بخواهد با این دسته خاطرات بخشی از تاریخ خود را ورق بزند. ای کاش هیچ‌گاه چنین خاطراتی و چنین ویژه‌نامه‌ای که به نشر آن همت گمارده، انتشار نمی‌یافت.**

ظاهراً آزادی بیان و دمکرات منشی یعنی آن که بدون توجه به بار منفی مطالب اول هر رطب و یابسی را انتشار دهیم و بعد عده‌ای کار و زندگی‌شان را بگذرانند تا جعلیات دیگران را رد کنند و آثار شوم آن را از بین ببرند.

به نظرم فکری عاجل بایستی کرد. وگرنه دیری نخواهد گذشت که این دسته جعلیات جایی برای حقیقت باقی نخواهند گذاشت و جنایات انجام گرفته از سوی رژیم در پرتو این نوع گزارشات غیر واقعی لوٹ می‌شود. به نظر من مسئولیت ناشران چنین خز عبلاتی بیش از تولیدکنندگان، راویان و نویسندگان آن است، چرا که این ویروس را در سطح عموم انتشار می‌دهند.

هر چند تقریباً همه مقاله را در بالا آورده‌ام ولی جهت اطمینان مقاله زن ایرانی را می‌توانید در آدرس زیر پیدا کنید.

[www.didgah.net/maghalehMatnKamel.php?id=15569](http://www.didgah.net/maghalehMatnKamel.php?id=15569)

irajmesdaghi@yahoo.com